

نگاهی

به مبانی فقهی شورا

محمد جواد ارسطا

سال اول / شماره چهارم / بهار ۷۸ / ۲۴

مطابق بند هشتم اصل سوم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، یکی از اموری که دولت موظف است همه امکانات خود را برای تحقق آن به کار برد «مشارکت عامه مردم در تعیین سرنوشت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خویش» است. مطلب فوق که در فصل اول قانون اساسی و در زمره اصول کلی آمده است، در اصل یکصدم به صورت زیر تبیین شده و تفصیل یافته است:

«برای پیشبرد سریع برنامه‌های اجتماعی، اقتصادی، عمرانی، بهداشتی،

فرهنگی، آموزشی و سایر امور رفاهی از طریق همکاری مردم با توجه به مقتضیات

محلی، اداره امور هر روستا، بخش، شهر، شهرستان یا استان با نظارت شورایی به

نام شورای ده، بخش، شهر، شهرستان یا استان صورت می‌گیرد که اعضای آن را

مردم همان محل انتخاب می‌کنند.»

بدین ترتیب، نظام شورایی از کوچکترین تقسیمات جغرافیایی کشوری یعنی

روستاها شروع شده و تا محدوده استانها توسعه می‌یابد و در تمام این مراتب، مردم به

طور جدی در تعیین سرنوشت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خویش مشارکت

می نمایند.

وسعت دایره عملکرد این شوراها تا جایی است که مطابق اصل یکصد و سوم قانون اساسی: «استانداران، فرمانداران، بخشداران و سایر مقامات کشوری که از طرف دولت تعیین می شوند، در حدود اختیارات شوراها ملزم به رعایت تصمیمات آنها هستند.» از طرف دیگر برای نظارت بر کار شوراها، در رأس آنها شورایی به نام شورای عالی استانها که از نمایندگان شوراهای استانها تشکیل می شود، قرار گرفته است. (اصل یکصد و یکم)

اختیار شورای عالی استانها تا حدی است که «حق دارد در حدود وظایف خود طرح‌هایی تهیه و مستقیماً یا از طریق دولت به مجلس شورای اسلامی پیشنهاد کند. این طرحها باید در مجلس مورد بررسی قرار گیرد.» (اصل یکصد و دوم)

نظام شورایی در جمهوری اسلامی ایران تنها به موارد فوق محدود نمی شود؛ بلکه به دستور قانون اساسی، در واحدهای تولید، صنعتی، کشاورزی، آموزشی، اداری، خدماتی و مانند اینها نیز شوراهایی مرکب از نمایندگان اعضای این واحدها تشکیل می شود. هدف این شوراها، تأمین قسط اسلامی و همکاری در تهیه برنامه‌ها و ایجاد هماهنگی در پیشرفت امور است. (اصل یکصد و چهارم)

در رتبه‌ای بالاتر از شورای عالی استانها، مجلس شورای اسلامی قرار دارد (ماده ۱۲ قانون تشکیلات شوراهای اسلامی کشوری مصوب ۱۳۶۱/۹/۱) که از نمایندگان مستقیم مردم تشکیل شده و در حدود مقرر در قانون اساسی، می تواند قانون وضع کند. (اصل هفتاد و یکم قانون اساسی)

رکن دیگر قوه مقننه یعنی شورای نگهبان نیز که متشکل از شش نفر فقیه و شش نفر حقوقدان می باشد (اصل نود و یکم) به صورت شورایی اداره می شود. علاوه بر این، مجمع تشخیص مصلحت هم به صورت شورایی عمل می کند و اگر آن را یکی از ارکان قوه مقننه بدانیم، ملاحظه می شود که هر سه رکن این قوه بر اساس نظام شورایی اداره می شوند.

محدوده شوراها از این حد فراتر رفته و در بالاترین سطوح نظام، عملکرد شورایی به

وضوح دیده می‌شود؛ چنانکه تعیین و گزینش رهبر به وسیلهٔ مجلس خبرگان از طریق شور نمایندگان آن با یکدیگر و تصمیم‌گیری بر اساس رأی اکثریت انجام می‌شود و در فاصله بین پایان یافتن دورهٔ رهبری قبلی (بر اثر فوت یا کناره‌گیری یا عزل وی) و روی کار آمدن رهبری جدید، شورای موقت رهبری مرکب از رئیس جمهور، رئیس قوه قضائیه و یکی از فقهای شورای نگهبان به انتخاب مجمع تشخیص مصلحت نظام، همه وظایف رهبری را به طور موقت به عهده می‌گیرد. (اصل یکصد و یازدهم)

از دیگر نمونه‌های شورا در جمهوری اسلامی ایران، می‌توان شورای نظارت بر سازمان صدا و سیما را نام برد که از نمایندگان رئیس جمهور و رئیس قوه قضائیه و مجلس شورای اسلامی (هر کدام دو نفر) تشکیل می‌شود. (اصل یکصد و هفتاد و پنجم)

همچنین باید به شورای عالی امنیت ملی اشاره کرد که از رؤسای قوای سه‌گانه، رئیس ستاد فرماندهی کل نیروهای مسلح، مسؤول امور برنامه و بودجه، دو نماینده به انتخاب مقام رهبری، وزرای امور خارجه، کشور، اطلاعات - حسب مورد - وزیر مربوط و عالترین مقام ارتش و سپاه تشکیل می‌گردد و هدف آن، تأمین منافع ملی و پاسداری از انقلاب اسلامی و تمامیت ارضی و حاکمیت ملی است. این شورا که ریاست آن را رئیس جمهور به عهده دارد، به تناسب وظایف خود، می‌تواند شوراهایی فرعی از قبیل شورای دفاع و شورای امنیت کشور نیز تشکیل دهد. (اصل یکصد و هفتاد و ششم)

شورای بازرگری قانون اساسی نیز که عهده‌دار اصلاح یا متمیم قانون اساسی می‌باشد، در زمرهٔ شوراهای فوق محسوب می‌گردد. (اصل یکصد و هفتاد و هفتم)

تعداد زیاد شوراهای تصمیم‌گیری که از پایین‌ترین سطوح نظام شروع شده و در مهمترین مراکز قدرت سیاسی نیز مشاهده می‌شوند، به وضوح بیانگر اهمیت فوق‌العاده شورا در حقوق اساسی و نظام سیاسی جمهوری اسلامی ایران می‌باشد. بدون شک توجه فراوان قانون اساسی به نظام شورایی، ریشه در بینش اسلامی دارد، چنانکه در اصل هفتم این قانون به صراحت آمده است:

«طبق دستور قرآن کریم: «وامرهم شوری بینهم» و «شاوهم فی الأمر: شوراها،

مجلس شورای اسلامی، شورای استان، شهرستان، شهر، محل، بخش، روستا و

نظایر اینها از ارکان تصمیم‌گیری و اداره امورکشورند.»

بنابراین برای بررسی دقیق شورا و حدود اختیارات آن، باید مبانی فقهی شورا را مورد بحث قرار داد، چراکه هرگونه اظهار نظر و استنتاجی در این زمینه باید براساس موازین اسلامی استوار باشد و اصولاً هر قانون و مقرراتی در خارج از این چارچوب (موازین اسلامی) بنابر تصریح اصل چهارم قانون اساسی، از درجه اعتبار ساقط است. بر این اساس به نظر می‌رسد که در این بحث دو سؤال اصلی وجود دارد که باید به آنها پاسخ داد:

۱- آیا از ادله فقهی می‌توان وجوب مشورت را بر کارگزاران نظام اسلامی استنباط نمود؟

۲- بر فرض پاسخ مثبت به سؤال نخست، آیا پیروی از رأی اکثریت مشورت‌کنندگان لازم است؟

نگارنده می‌کوشد تا آنجا که در خور مقاله حاضر است، با یک بررسی فقهی، به این دو سؤال پاسخ گوید.

به نظر می‌رسد پاسخ سؤال اول مثبت است و برای اثبات آن می‌توان به دلایل زیر استناد نمود:

الف - دلیل عقلی^(۱)

با توجه به این که رعایت مصلحت مسلمین بر تمامی مدیران و کارگزاران نظام اسلامی واجب است و انجام این وظیفه نیز در بسیاری از موارد جز به وسیله مشورت با خردمندان و متخصصان ممکن نیست؛ به وضوح می‌توان نتیجه گرفت که مشورت در امور، بر کلیه کارگزاران و تصمیم‌گیرندگان نظام اسلامی واجب است.

این مطلب که تشخیص مصلحت در بسیاری از موارد فقط از طریق مشورت امکان‌پذیر می‌باشد، از امور واضحی است که نیازی به استدلال ندارد؛ بخصوص در زمان حاضر که حکومت، گستره وسیعی پیدا کرده و اداره آن نیاز به برخورداری یا استفاده از دانشها و مهارتهای گوناگون دارد. بدون شک چون شخص مدیر معمولاً به

طور کامل از تمام این دانشها برخوردار نیست؛ لذا بناچار باید در آن موارد با صاحب نظران به مشورت پردازد.^(۲)

اما برای اثبات لزوم رعایت مصلحت بر کارگزاران مسلمان، می توان به ادله زیر استناد نمود:

اول - قرآن کریم: «ولا تقربوا مال الیتیم الا بالتی هی أحسن» (انعام/۱۵۲)

شکی نیست که تصرف در امور اجتماعی و حکومتی مهمتر از تصرف در اموال یتیمان است؛ بنابراین وقتی که بر اساس آیه فوق تصرف در اموال یتیمان حتماً باید بر اساس مصلحت باشد، تصرف در امور عمومی امت به طریق اولی باید چنین باشد.

دوم - سنت: از پیامبر اکرم (ص) روایت شده که فرمود: «لا تبطل حقوق المسلمین فیما بینهم».

عدم رعایت مصلحت، موجب از بین رفتن حقوق مسلمین می گردد که بر اساس این حدیث شریف جایز نیست.

علاوه بر این، رعایت نکردن مصلحت، در بسیاری از موارد باعث اضرار به مسلمین می شود که به دلیل خاص - لاضرر - جایز نیست.

سوم - اجماع: بعضی از فقها بر وجوب رعایت مصلحت بر کارگزاران نظام اسلامی ادعای اجماع کرده اند.

چهارم - دلیل عقل: در خصوص ولی فقیه که در رأس مدیران نظام اسلامی قرار گرفته است، می توان چنین استدلال کرد که علت جعل ولایت برای وی، این است که مصلحت مسلمین رعایت شود. بنابراین در صورت عدم مراعات مصلحت، برخلاف علت مزبور (جعل ولایت) عمل شده که عقلاً جایز نمی باشد. (زیرا موجب نقض غرض است).^(۳)

خلاصه آنکه اگر هر یک از مدیران و کارگزاران نظام اسلامی بدانند یا حداقل احتمال دهد که در صورت مشورت با صاحب نظران، به راههای بهتری برای اداره امور دست یافته و به نتایجی می رسد که خود به تنهایی به آنها دست نمی یافت. در این صورت مشورت بر او واجب خواهد بود و الاً وظیفه خود را که رعایت صالح؛ بلکه اصلح به حال اسلام و مسلمین است ترک نموده و صلاحیت تصدی مقام مزبور را از دست

می دهد. (۴)

ب - دلیل کتاب :

خداوند متعال در آیه ۱۵۹ سوره آل عمران می فرماید:

«فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ».

از پر تو رحمت الهی در برابر آنها نرم (و مهربان) شدی و اگر خشن و سنگدل بودی از اطراف تو پراکنده می شدند؛ بنابراین آنها را عفو کن و برای آنها طلب آمرزش نما و در کارها با آنان مشورت کن؛ اما هنگامی که تصمیم گرفتی (قاطع باش و) بر خدا توکل کن زیرا خداوند متوکلان را دوست دارد. (۵)

در این آیه که بعد از جنگ احد نازل شده است، خداوند صریحاً به پیامبر اکرم (ص) دستور می دهد که مسلمانان را مورد عفو قرار داده و برای آنان طلب آمرزش نماید و در کارها با آنان مشورت کند.

توضیح اینکه، پیامبر گرامی اسلام (ص) قبل از آغاز جنگ احد در مورد چگونگی رویارویی با دشمن، با یاران خود مشورت کرد و نظر اکثریت بر این شد که اردوگاه سپاه اسلام دامنه کوه احد باشد. عمل به این نظریه در آغاز جنگ منجر به پیروزی مسلمانان بر مشرکان شد ولی نافرمانی تعدادی از سپاهیان مسلمان و عدم توجه آنان به دستور اکید پیامبر اکرم (ص) و ترک سنگر و حرکت به سوی جمع آوری غنائم، موجب گردید که گروهی از مشرکان از فرصت استفاده کرده با دور زدن مسلمانان، از پشت بر آنان هجوم برند و نتیجه جنگ را به نفع خود تغییر دهند.

با وجود اینکه عصیان و سرپیچی تعدادی از مسلمین منجر به حصول نتیجه ناگوار فوق گردید، باز هم خداوند به پیامبرش (ص) دستور می دهد که مسلمانان را مورد عفو قرار داده و برای ایشان طلب آمرزش نماید و همچنین در کارها با آنان مشورت کند. از آنجا که فعل امر، ظهور در وجوب دارد؛ بنابراین امر به مشورت در آیه شریفه «شاورهم» بدان معناست که مشورت با اصحاب، بر شخص پیامبر (ص) واجب بوده است.

از اینجا می توان نتیجه گرفت که مشورت در امور بر جانشینان پیامبر (ص) و رهبران بعدی امت اسلامی یعنی ائمه معصومین (ع) و فقهای جامع الشرایط و همچنین کلیه مدیران و تصمیم گیران نیز واجب است؛ زیرا وقتی شخص پیامبر اکرم (ص) با وجود علم لدنی و بی نیازی از مشاوره، به مشورت با اصحاب خود مأمور می گردد، دیگران (به ویژه افراد غیر معصوم) به طریق اولی مأمور به مشورت بوده و مشاوره با صاحب نظران، بر آنان واجب خواهد بود.^(۶)

در چه اموری باید مشورت کرد؟

نکته ای که تذکرش در اینجا لازم می باشد، این است که پیامبر اکرم (ص) در اموری که حکم شرعی آنها از سوی خداوند متعال بیان شده بود، به مشورت با اصحاب نمی پرداخت؛ زیرا در مواردی که حکم شرعی معلوم است نیازی به مشورت نیست و اصولاً رجوع به مشورت در چنین مواردی به معنای بی اعتنایی به حکم شرعی و ناقص دانستن آن و استمداد جستن از عقول بشری برای تکمیل آن می باشد و می دانیم که هیچ مسلمان معتقدی مرتکب چنین عملی نمی گردد، تا چه رسد به پیامبر عظیم الشان اسلام (ص)؛ بنابراین اگرچه کلمه «الامر» در آیه «و شاورهم فی الامر» مفهوم وسیعی دارد و ظاهراً همه کارها را شامل می شود؛ ولی قرینه لُبی فوق، اطلاق کلمه «الامر» را تقیید می زند. سیره پیامبر اکرم (ص) نیز چنین بود که هرگز در احکام الهی با مردم مشورت نمی کرد و در این موارد فقط تابع وحی بود. نتیجه آنکه موارد مشورت، تنها طرز اجرای قانون و تطبیق (پیاده کردن) احکام الهی بود. به عبارت دیگر، پیامبر (ص) هرگز در امر قانونگذاری مشورت نمی کرد؛ بلکه فقط در چگونگی اجرای قانون نظر اصحاب را جویا می شد؛ از این رو گاهی که پیامبر (ص) پیشنهادی را طرح می کرد، مسلمانان نخست می پرسیدند آیا این یک حکم الهی است تا قابل اظهار نظر نباشد یا رأی خود شما است و مربوط به چگونگی تطبیق قوانین می باشد. در صورتی که می دانستند از قبیل قسم دوم است، اظهار نظر می کردند و الا (در صورتی که از قبیل قسم اول بود) در برابر حکم الهی تسلیم می شدند. به عنوان مثال:

از یکی از صحابه رسول خدا (ص) به نام حباب بن منذر روایت شده که گفت: در روز بدر در دو مورد با رسول خدا (ص) مشورت نموده، نظر خود را اظهار کردم و حضرت هر دو را پذیرفت. با پیامبر (ص) (به سوی جنگ) خارج شدیم. حضرت در پشت چاه بدر اردو زد. گفتم یا رسول الله (ص) آیا این کار را بر اساس وحی الهی انجام دادی یا رأی خودت چنین بود؟ فرمود: رأی خودم این بود. گفتم: نظر من این است که چاه آب را در پشت سر خود قرار دهیم تا در صورت عقب نشینی به سوی آن رویم (و آب در دسترس داشته باشیم) پس حضرت این نظر را از من پذیرفت:

«عن الحباب بن المنذر قال: اشرت علی رسول الله (ص) یوم بدر بخصلتین فقبلهما منی. خرجت مع رسول الله (ص) فعسکر خلف الماء فقلت یا رسول الله ابوحی فعلت أو برای؟ قال: برای یا حباب قلت: فانّ الرأی ان تجعل الماء خلفک فان لجات لجات الیه فقبل ذلك منی...»^(۷)

بررسی و نقد اشکالات وارد بر استدلال به آیه «و شاورهم فی الامر»

اشکال اول: این آیه خطاب به پیامبر اکرم (ص) است؛ زیرا تمام اوامر موجود در آیه به صورت مفرد مذکر مخاطب آمده «فاعف عنهم و استغفر لهم و شاورهم فی الامر» بنابراین وجوب مشورت نیز از ویژگیهای حضرتش می باشد و نمی توان با استدلال به این آیه، مشورت را در حق دیگر رهبران و مدیران جامعه اسلامی نیز واجب دانست.

نقد: قاعده این است که تمامی اوامر و نواهی موجود در قرآن که پیامبر اکرم (ص) را مورد خطاب قرار داده است، شامل همه مسلمانان تا روز قیامت می گردد، مگر اینکه با دلیل خارجی ثابت شود که حکم مزبور از احکام اختصاصی پیامبر (ص) می باشد. به عبارت فنی تر، به اجماع و ضرورت ثابت شده است که مسلمانان با پیامبر (ص) در تمامی احکام شرعی مشترک می باشند، مگر در احکامی که برای اختصاص آنها به پیامبر (ص) دلیلی در دست داشته باشیم، مانند وجوب نماز شب بر آن حضرت. بنابراین در هر مورد که چنین دلیلی موجود نباشد، باید حکم مزبور را از احکام مشترک در بین مسلمانان دانست. وجوب شورا نیز از همین قبیل است؛ زیرا هیچ دلیلی بر اختصاص آن به پیامبر

اسلام (ص) وارد نشده است.

اصولاً با مراجعه به آیات قرآن، موارد متعددی را می‌توان یافت که در آنها خطاب، متوجه شخص پیامبر (ص) است؛ ولی حکم، عام بوده و همه مسلمین را شامل می‌گردد؛ مانند: «یا ایها النبی جاهد الکفار والمنافقین»^(۸) با اینکه می‌دانیم حکم جهاد با کفار و منافقین اختصاص به پیامبر (ص) ندارد؛ ولی اولاً: خطاب، متوجه پیامبر (ص) شده است «یا ایها النبی» و ثانیاً: فعل امر نیز به صورت مفرد مذکر مخاطب آمده و تنها به پیامبر (ص) دستور جهاد داده است، «جاهد». آیات زیر نیز از همین قبیل است:

«یا ایها النبی اتق الله ولا تطع الکافرین والمنافقین».^(۹) «واتبع ما یوحی الیک من ربک».^(۱۰) «و توکل علی الله».^(۱۱) «ولا تطع الکافرین والمنافقین ودع اذیهم».^(۱۲)

علاوه بر این حتی اگر فرض کنیم که خطابهای قرآنی متوجه پیامبر (ص)، فقط شامل آن حضرت می‌گردد، باز به دلیل لزوم پیروی از رسول اکرم (ص) و اسوه قرار دادن ایشان «لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة»^(۱۳) می‌توان گفت بر تمامی مسلمین واجب است در امور مختلف از آن حضرت پیروی کنند و یکی از این امور نیز لزوم مشورت می‌باشد.

اشکال دوم:

پیامبر اکرم (ص) به دلیل برخورداری از عقل و تدبیر فراوان و برتری نسبت به سایر مسلمین و نیز به خاطر داشتن علم غیب هیچ‌گونه نیازی به مشورت نداشت؛ چنانکه از حضرتش نقل شده است که فرمود: «اما ان الله ورسوله لغنیان عنها»^(۱۴) آگاه باشید که خدا و رسول او از مشاوره با مردم بی‌نیازند. بنابراین، امر به مشورت در مورد آن حضرت، استحبابی بوده است نه وجوبی، در نتیجه نمی‌توان برای اثبات وجوب مشورت به آیه و شاورهم فی الامر استدلال نمود؛ زیرا اصولاً وجوبی در کار نیست تا بگوییم همه مسلمانان در این حکم وجوبی مشترک می‌باشند.

نقد:

نخست باید خاطر نشان سازیم که دلیل وجوب مشورت منحصر به آیه ۱۵۹ سوره آل عمران نمی‌باشد تا در صورت خدشه در استدلال به آیه مزبور، دیگر نتوان وجوب

مشورت را اثبات نمود؛ بلکه دلیل عقل بر لزوم رجوع به شورا همچنان به قوت خود باقی است. بنابراین، حتی اگر استدلال به این آیه نیز تمام نباشد، وجوب مشاوره مخدوش نخواهد شد.

اما حق این است که این اشکال نیز وارد نیست؛ زیرا چنانکه گفتیم خطاب و شاورهم فی الامر اگرچه متوجه شخص پیامبر (ص) است؛ ولی مقصود از آن تمامی مسلمانان یا رهبران جامعه اسلامی می باشد. بنابراین، در واقع خداوند چنین فرموده است: و شاورهم فی الامر؛ یعنی ای رهبران جامعه اسلامی در امور با مردم مسلمان مشورت کنید. از شمول این حکم عام، شخص پیامبر اکرم (ص) به دلیل خاص خارج شده است؛ چراکه می دانیم حضرتش به دلیل برخورداری از ملکه عصمت نیازی به مشورت با دیگران ندارد؛ ولی دیگر مسلمانان (غیر از معصومین علیهم السلام) همچنان در تحت شمول حکم عام باقی هستند و در نتیجه مشورت بر آنان واجب می باشد.^(۱۵)

ممکن است گفته شود: بر اساس بیان فوق لازم می آید که پیامبر اکرم (ص) که مورد نزول حکم به وجوب مشورت می باشند، به وسیله تخصیص از شمول آیه خارج گردند که این را در اصطلاح علم اصول فقه، تخصیص مورد می نامند و علمای اصول تخصیص مورد را مستهجن می دانند؛ در نتیجه معلوم می شود که بیان فوق صحیح نیست چراکه پذیرش آن، موجب استهجان در کلام خداوند متعال می گردد؛ تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً.

در جواب می گوئیم: تخصیص پیامبر اکرم (ص) از شمول آیه، تخصیص مورد نمی باشد و مستلزم هیچ گونه استهجانی نیست. توضیح اینکه، مقصود از «مورد»، مورد نزول حکم و تکلیف می باشد؛ یعنی آن شیء یا شخصی که شارع مقدس، حکم را در خصوص آن جعل نموده و سپس به موارد دیگر سرایت داده شده است. به عنوان مثال در آیه شریفه «انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلاة و یؤتون الزکاة و هم راکعون»^(۱۶) مورد نزول آیه، حضرت علی (ع) می باشد که در حال رکوع نماز مستحبی، انگشتر خود را به مستمندی بخشید؛ ولی در آیه، تمامی افراد باایمان که اقامه نماز نموده و در حال رکوع صدقه می دهند، به صورت عام جزء اولیای مسلمین شمرده شده اند.

اکنون اگر از این حکم عام، امیرالمؤمنین (ع) را استثنا کنیم، تخصیص مورد لازم می آید که موجب استهجان در آیه شریفه خواهد بود؛ در حالی که می دانیم خداوند هیچ گاه به این صورت مستهجن سخن نمی گوید؛ یعنی چنین نیست که خداوند حکمی را در مورد شخص معینی نازل کند و سپس همان شخص را از شمول آن حکم، خارج نماید؛ زیرا این کار و این گونه سخن گفتن از نظر عقلاً ناپسند و قبیح شمرده می شود. بنابراین، چون می دانیم تخصیص مورد، مستهجن می باشد، می توانیم نتیجه بگیریم که هرگاه استدلال به آیه ای یا روایتی موجب استهجان آن گردد، به طور حتم استدلال مزبور صحیح نمی باشد؛ زیرا خداوند متعال و اولیای معصومین (ع) هیچ گاه مرتکب استهجان در کلام نمی شوند.

اما درباره آیه و شاورهم فی الامر باید بگوییم که مورد حکم مشورت مذکور در آیه، پیامبر اکرم (ص) نمی باشد؛ یعنی چنین نیست که حکم به مشورت در مورد خصوص آن حضرت نازل شده و سپس به سایر مسلمانان سرایت داده شده باشد؛ بلکه پیامبر (ص)، مخاطب نزول آیه می باشند و مخاطب یک حکم، غیر از مورد نزول آن است.

توضیح اینکه حکم مشورت عام بوده و شامل تمامی مسلمانان می گردد؛ ولی در بیان این حکم خداوند متعال به دلیل مصالحی پیامبر اکرم (ص) را مخاطب قرار داده است. ولی مخاطب قرار دادن پیامبر (ص) از این جهت نبوده که حکم در خصوص آن حضرت نازل شده باشد، همچنان که در آیه «یا ایها النبی جاهد الکفار والمنافقین» که خطاب، متوجه پیامبر (ص) است، حکم جهاد با کفار و منافقین اختصاصی به حضرت نداشته و در مورد ایشان نیز نازل نشده است، بلکه اصولاً یکی از شیوه هایی که در موارد متعدد، مورد استفاده قرآن قرار گرفته، این است که خطاب را متوجه شخص پیامبر (ص) می نماید در حالی که حکم، عام و شامل همه مسلمین می باشد.

خلاصه اینکه مخاطب یک آیه بودن در مواردی که حکم، اختصاصی به مخاطب ندارد، غیر از مورد نزول بودن یک حکم است و آنچه قبیح است و عرفاً استهجان دارد، تخصیص مورد می باشد نه تخصیص مخاطب و آیه ۱۵۹ سوره آل عمران «و شاورهم فی الامر» نیز (بر فرض که مشورت را بر پیامبر (ص) واجب ندانیم) در مورد پیامبر (ص) نازل

نشده است، بلکه مخاطب آن، شخص پیامبر (ص) می باشد. پس می توان با وجود دلیل خاص، حضرت را از تحت شمول حکم به وجوب مشورت خارج نمود، بدون آنکه اشکالی از این جهت لازم بیاید.

علاوه بر این با دقت در اشکال، معلوم می شود که اشکال کننده چنین پنداشته است که فایده مشورت، تنها در جایی ظاهر می شود که شخص مشورت کننده از نظریات مشاورین بهره ببرد و نکاتی را متوجه شود که قبل از مشورت، خود به آنها توجه یا علم نداشته است و چون پیامبر اکرم (ص) عقل کل بوده و محتاج رأی دیگران نیست، لذا مشورت در مورد حضرتش فایده ای نخواهد داشت؛ پس امر به مشورت درباره پیامبر (ص) استجابی است نه وجوبی.

و اما چنین برداشتی اشتباه است و به هیچ وجه نمی توان فایده مشورت را منحصر در این مورد دانست؛ بلکه مشورت متضمن فواید بسیاری است که بر اساس آنها، شخص پیامبر (ص) نیز موظف به مشاوره با اصحاب شده است.

برخی از این فواید به قرار زیر است:

اول: شخصیت دادن به امت؛ مشورت رهبر با امت نشان می دهد که به آنان توجه داشته و برای رأی و نظریه شان ارزش قائل است.

دوم: آزمایش مردم؛ به وسیله مشورت می توان صاحبان نظر دقیق و متخصصان واقعی را از دیگران باز شناخت و نیز افراد مؤمن و اشخاص منافق و فرصت طلب را شناسایی نمود، چنانکه از علی (ع) روایت شده که فرمود: با دشمنانت مشورت کن تا از رأی آنان به میزان دشمنی شان و اهداف خصمانه ای که در مورد تو دارند، پی ببری:

«استشر اعدائك تعرف من رأیهم مقادر عداوتهم و مواقع مقاصدهم».^(۱۷)

سوم: رشد فکری مردم؛ مشورت رهبر با مردم موجب می گردد که فکر خود را به کار انداخته و در جستجوی بهترین راه بر آیند. بدین ترتیب مردم، نظریه رهبر را تحمیلی بر خود ندانسته و در راه اجرای آن، بهتر خواهند کوشید.

چهارم: آگاه شدن مشورت شوندهگان؛ ممکن است گاهی نظر مردم با نظر رهبر

مخالف باشد؛ ولی نه از روی غرض ورزی؛ بلکه به خاطر تشخیص نادرست مسأله. در این مورد مشورت با مردم می‌تواند آنان را متوجه خطای خود و صحت نظریه مقام رهبری بنماید.

پنجم: جلوگیری از انتقاد در صورت شکست؛ تصمیم‌های یک رهبر (حتی اگر معصوم باشد) ممکن است در عین حالی که به مصلحت امت می‌باشد با شکست ظاهری مواجه گردد. در این موارد، اگر ابتدا از مردم نظرخواهی شده باشد، پس از شکست، زبان به انتقاد باز نمی‌کنند و از این طریق موجب تضعیف دولت نمی‌گردند.

ششم: احترام خداوند به خلق خود؛ مشورت پیامبر (ص) با مردم به دستور خداوند متعال، می‌تواند نشان دهنده ارزش مردم در نظر خداوند و احترام خداوند به آنها باشد. این امر باعث می‌گردد که دیگر رهبران جامعه اسلامی نیز به مردم احترام گذاشته، با آنان مشورت کنند و خود را قیم آنها به حساب نیاورند.

هفتم: تشویق به نظر خواهی از دیگران؛ ممکن است برخی گمان کنند نظرخواهی از دیگران نشانه جهل و ناآگاهی است؛ ولی هرگاه ببینند که رسول خدا (ص) - که برترین مخلوق خداوند است - و دیگر رهبران امت اسلامی با مردم به مشورت می‌پردازند، به خطای خود پی خواهند برد.

هشتم: تأسی امت به پیامبر؛ مأمور نمودن پیامبر (ص) به مشورت با مردم، می‌تواند سرمشق و نمونه خوبی برای مسلمین و رهبران آینده جامعه اسلامی باشد که در انجام امور، خود را موظف به مشاوره بدانند و از خود رأیی و استبداد پرهیز کنند.^(۱۸) این امتیازات کافی است تا موجب الزام پیامبر اکرم (ص) به مشورت با مردم شود و بدین ترتیب وجوب مشورت بر شخص پیامبر (ص) و دیگر معصومین علیهم السلام به هیچ وجه مبتنی بر نیازمندی آن بزرگواران (ع) به استفاده از رأی مشاوران نیست.

اشکال سوم:

جمله «و شاورهم فی الامر» در سیاق مستحبات وارد شده است؛ چرا که قبل از آن می‌فرماید: «فاعف عنهم واستغفر لهم» و عفو پیامبر (ص) نسبت به مردم و طلب آمرزش برای آنان مستحب است نه واجب. بنابراین، به دلالت سیاق آیه می‌توان گفت که «و

شاوهرهم فی الامر» نیز بر استحباب شورا دلالت دارد نه بر وجوب آن.

نقد:

اولاً: معلوم نیست که دو جمله «فاعف عنهم واستغفر لهم» تنها دلالت بر استحباب عفو و استغفار داشته باشند؛ بلکه چون فعل امر هستند و امر نیز ظاهر در وجوب است، باید گفت که این دو جمله نیز دلالت بر وجوب می‌کنند؛ بنابراین برای اثبات استحباب عفو و استغفار باید دلیل معتبری ارائه گردد، در حالی که مستشکل چنین دلیلی ارائه نداده است. ثانیاً: حتی اگر بپذیریم که عفو و استغفار بر پیامبر (ص) واجب نبوده است، باز نمی‌توان با استناد به ظهور سیاقی آیه، از ظهور لفظی فعل امر «شاو» در وجوب مشورت دست برداشت؛ زیرا همانطور که علمای علم اصول فقه گفته‌اند ظهور سیاقی، از ظهورهای لفظی نبوده و نمی‌تواند ظهور لفظی را کنار بزند، تا چه رسد به اینکه بر آن مقدم شود.

فقیه و اصولی بزرگ و شاگرد برجسته مرحوم شیخ مرتضی انصاری؛ یعنی علامه آشتیانی در کتاب ارزشمند خود بحرفوائد که در شرح فرائد الاصول استادش نگاشته است، چنین می‌نویسد: «... فان ظهور السياق علی تقدیر تسلیمه لیس من الظهورات اللفظية حتی یزاحم ظهور اللفظ فضلاً عن ان یصیر متقدماً علیه و قرینة صارفة له».^(۱۹)

یعنی بر فرض که ظهور سیاقی را بپذیریم، باید بگوییم که این ظهور از ظهورهای مستند و متکی به لفظ نمی‌باشد تا بتواند با ظهور لفظ مزاحمت کند، تا چه رسد به اینکه بر ظهور لفظی مقدم شده و قرینه‌ای برای خلاف معنای ظاهر لفظ باشد.

ثالثاً: برای استدلال به ظهور سیاقی، ابتداء باید با دلیل علمی ثابت گردد که جملات «فاعف عنهم»، «استغفر لهم» و «شاوهرهم فی الامر» همگی در سیاق واحد وارد شده‌اند و به عبارت دیگر شارع در مقام بیان یک سلسله امور مستحب بوده و منظور وی از این جملات امری، این بوده که استحباب آنها را بفهماند؛ در حالی که نه تنها چنین دلیلی در بین نیست؛ بلکه اصولاً روش خداوند در قرآن کریم این است که بسیاری از واجبات و مستحبات را در ردیف هم ذکر می‌کند مانند: «فاقرؤا ما تیسر منه و اقیمو الصلاة و آتوا

الزكاة واقرضوا الله قرضاً حسناً»^(۲۰) با اینکه قرائت قرآن مستحب است و اقامه نماز واجب، «و اذا حییتم بتحیة فحیوا باحسن منها او ردوها»^(۲۱) با اینکه جواب سلام واجب است ولی جواب سلام به نحو احسن (یعنی بهتر از آنچه سلام کننده گفته است) مستحب می باشد.^(۲۲)

اشکال چهارم:

پیش از آغاز جنگ احد، پیامبر اکرم (ص) با مسلمانان در مورد تعیین مکان نبرد مشورت نمودند. رأی آن حضرت بر ماندن در مدینه بود؛ در حالی که رأی اکثریت بر خروج از شهر بود. پس از آنکه پیامبر (ص) به رأی اکثریت تن داده و به سوی احد خارج شدند و نهایتاً جنگ به نفع مشرکان خاتمه یافت، همه مسلمانان متوجه صحت نظریه آن حضرت شدند؛ لذا برای آنان این توهم پیش آمد که چون نتیجه نامطلوب جنگ در اثر مشورت پیامبر (ص) با آنان و پیروی از رأی اکثریت مشاورین بود، چه بسا بعد از این واقعه، دیگر مشورت رهبر با مسلمانان در تصمیم گیریها جایز نباشد.

برای دفع چنین توهمی آیه ۱۵۹ سوره آل عمران «وشاورهم فی الامر» نازل شد و بار دیگر به پیامبر (ص) دستور مشورت داد. بدین ترتیب این آیه در مقام توهم ممنوع بودن مشورت (یا توهم حَظْر) صادر شده و می دانیم که امر به دنبال حَظْر یا توهم حَظْر چنانکه در علم اصول فقه گفته شده، به هیچ وجه بر وجوب دلالت ندارد؛ در نتیجه آیه مورد بحث نیز بر وجوب مشورت دلالت نمی کند.

نقد:

اگرچه ورود امر به دنبال حَظْر (ممنوعیت) یا توهم حظر باعث می شود که بر وجوب دلالت نکند و بنابر قول مشهور در میان اصولیون، تنها بر اباحه دلالت داشته باشد؛ ولی با دقت در داستان جنگ احد، ملاحظه می شود که این مورد از قبیل توهم حظر نبوده است؛ زیرا آنچه موجب شکست مسلمانان در جنگ شد، مشورت پیامبر (ص) با آنان و عمل آن حضرت بر طبق رأی اکثریت نبود؛ بلکه سرپیچی تعدادی از مسلمین از دستور

پیامبر (ص) بود.

توضیح اینکه: وقتی که پیامبر اکرم (ص) سپاه اسلام را در احد آرایش نظامی دادند، پنجاه مرد تیرانداز را نیز به فرماندهی عبدالله بن جبیر بر کوه عینین (کوهی است در کنار کوه احد) گماشتند و به آنها فرمودند؛ شما مواظب پشت سر ما باشید چرا که می ترسم که از پشت سر حمله کنند؛ بنابراین شما در جای خود استوار بمانید و تکان نخورید. حتی اگر دیدید که ما آنها را هزیمت دادیم و وارد لشکرگاه آنها شدیم، باز هم از جای خود حرکت نکنید. حتی اگر دیدید که ما کشته شدیم، باز هم به فکر یاری و دفاع از ما نباشید. خدایا من تو را بر ایشان گواه می گیرم.^(۲۳)

با شجاعتی که مسلمانان از خود نشان دادند و به خاطر پیروی آنان از دستورهای پیامبر اکرم (ص)، به زودی آثار پیروزی ایشان بر مشرکان ظاهر شد. سپاه قریش رو به گریز نهاد و مسلمانان به تعقیب ایشان پرداختند. در این هنگام بسیاری از تیراندازان بدون توجه به فرمانهای اکید پیامبر (ص) و بی اعتنا به درخواستهای مکرر فرمانده خود عبدالله بن جبیر، به سودای جمع آوری غنیمت، جایگاه استراتژیک خود را رها نموده و به سوی میدان جنگ سرازیر شدند و تنها عده کمی - کمتر از ده نفر - با فرمانده خود باقی ماندند. سواران قریش که در طول جنگ چند بار قصد حمله از کوه عینین را کرده بودند ولی به دلیل حضور تیراندازان توفیقی در این راه به دست نیآورده بودند، این بار از فرصت استفاده نموده و با دور زدن کوه، از همان نقطه عینین بر مسلمانانی که بی پروا به جمع آوری غنایم مشغول بودند، یورش برده و جنگ را به نفع خود مغلوبه ساختند.^(۲۴)

بدین ترتیب کاملاً مشخص است که آنچه موجب پیدایش نتیجه ناگوار جنگ احد گردید، تنها یک چیز بود و آن، سرپیچی گروهی از سپاه اسلام از دستور اکید پیامبر اکرم (ص) و خالی گذاردن نقطه ای حساس و سوق الجیشی، برای دستیابی هرچه سریعتر به غنایم جنگی بود. بدون شک اگر آن عده از تیراندازان، همچنان در مکان خود باقی می ماندند، جنگ احد نیز همچون جنگ بدر با پیروزی درخشان مسلمین بر مشرکین پایان می یافت، چنانکه در طلوعه نبرد چنین شد و این خود، دلیل آشکاری است بر اینکه شکست ظاهری مسلمانان ناشی از مشورت و یا عمل پیامبر اکرم (ص) بر طبق نظریه

اکثریت آنان نبود؛ در نتیجه اصولاً چنین توهمی (که شکست مسلمین را ناشی از مشورت یا عمل بر طبق رأی اکثریت بداند) پیش نمی آید و اگر هم پیش آید به درجه ای نیست که بتواند جلو ظهور امر را در وجوب بگیرد و یا قرینه ای بر عدم دلالت امر «شاوهرم» بر وجوب باشد.

نکته دیگری که در این میان باید بدان توجه داشت، این است که نتیجه مشورت الزاماً همواره مطابق با مصلحت واقعی از کار در نمی آید و هیچ خردمندی نیز نمی تواند چنین ادعایی داشته باشد، بلکه آنچه مسلم است این است که مشورت و عمل به رأی مشاورین به صواب نزدیکتر بوده و احتمال صحیح بودن آن بیشتر می شود. بدین ترتیب بدیهی است که با دیدن یک یا چند مورد خلاف صواب، نمی توان از اصل مشورت که مشتمل بر فواید متعددی است (و برخی از آنها پیش از این ذکر شد) دست برداشت، بنابراین حتی اگر شکست مسلمانان در جنگ احد را ناشی از مشورت و یا عمل بر طبق رأی اکثر مشاوران بدانیم، باز نمی توان و نباید با دیدن نتیجه نامطلوب جنگ، اصل مشورت را ممنوع دانست و یا حتی احتمال ممنوعیت (توهم خطر) را درباره آن داد؛ چراکه اصولاً نتیجه مشورت در مجموع به نفع جامعه است نه الزاماً در تک تک موارد.

از این رو پیامبر اکرم (ص) و مسلمانان خردمند به درستی بر این نکته واقف بودند که نباید از مشورت همواره نتیجه مطابق با صواب واقعی را انتظار داشت؛ لذا مواجه شدن با یک نتیجه فاسد هیچ گاه در اعتقاد آنان به مطلوبیت شورا در امور اجتماعی تزلزلی ایجاد نمی کرد و در نتیجه توهم ممنوعیتی نیز پیش نمی آمد که قرینه ای بر انصراف امر از معنای ظاهر خود یعنی وجوب باشد.

نتیجه اینکه استدلال به آیه و شاوهرم فی الامر برای اثبات وجوب مشورت بر پیامبر اکرم (ص) و رهبران جامعه اسلامی بعد از آن حضرت، خصوصاً فقهای جامع الشرایط که در زمان غیبت کبری چنین وظیفه خطیری را بر عهده دارند، از هر جهت تام می باشد و اشکالی بر آن وارد نیست.

البته آیات دیگری نیز وجود دارد که برای اثبات وجوب مشورت، به آنها استدلال شده است؛ مانند آیه ۳۸ سوره شورا: «والَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى

بینهم و مما رزقناهم ینفقون».

و آنان که دعوت پروردگارشان را اجابت کنند و نماز را به پا دارند و کارهایشان با مشورت یکدیگر است و از آنچه روزی آنها کرده ایم، انفاق کنند. در این آیه، یکی از صفات مؤمنان را مشورت کردن با یکدیگر در امور دانسته است.

و آیه ۲۳۳ سوره بقره که می فرماید:

«والوالدات یرضعن اولادهن حولین کاملین لمن اراد ان یتیم الرضاعة... فان اراداً فصلاً عن تراض منهما و تشاور فلا جناح علیهما...» مادران فرزندان خویش را دو سال تمام شیر دهند... پس اگر پدر و مادر با رضایت و با مشورت یکدیگر، از شیر گرفتن (فرزند) را بخواهند گناهی بر آنها نیست...

در این آیه شریفه خداوند متعال بر پدر و مادر واجب کرده است که برای از شیر گرفتن فرزندشان با یکدیگر یا با اهل اطلاع همچون پزشکان مشورت نمایند و بدین وسیله رعایت مصلحت طفل را بر آنان لازم دانسته است. واضح است که مصلحت یک کشور و امت به مراتب از مصلحت یک طفل والاتر و با ارزشتر است. وقتی که خداوند به پدر و مادر با همه علاقه و عاطفه‌ای که نسبت به فرزندشان دارند، اجازه ندهد که در امر تربیت و پرورش او استبداد به خرج دهند، آیا در اداره امور یک کشور و امت (که با پرورش یک کودک از لحاظ اهمیت قابل مقایسه نیست) اجازه خواهد داد که یک یا چند نفر، مستبدانه و بدون مشورت بر آنان حکومت نمایند؟! در حالی که عاطفه حاکم و کارگزاران نسبت به مردم هیچ‌گاه به اندازه عاطفه پدر و مادر نسبت به فرزندشان نیست. (۲۵)

صاحب تفسیر المنار، در این مورد چنین می نویسد:

«اذا کان القرآن یرشدنا الی المشاورة فی ادنی اعمال تربیته الولد و لایبیح

لاحد والدیة الاستبداد بذلک دون الآخر فهل یبیح لرجل واحد ان یتبد فی الامة

کلها؟! و امر تربیتها و اقامة العدل فیها اعسر و رحمة الامراء و الملوک دون رحمة

الوالدین بالولد و انقص» (۲۶)

از آنجا که استدلال به آیه «و شاورهم فی الامر» برای اثبات وجوب مشورت کافی بوده و علاوه بر آن، به دلیل عقلی نیز استناد گردید، لذا نیازی به بررسی تفصیلی استدلال به دو آیه

بالا نمی‌باشد، بنابراین به همین مقدار اکتفا نموده به سومین دلیل و جواب شورا می‌پردازیم.

ج - دلیل سنت

روایاتی که در مورد مشورت وارد شده است، بسیار زیاد بوده به حد تواتر می‌رسد.^(۲۷) یکی از دانشمندان معاصر دوست روایت در این زمینه گردآوری کرده و در پایان افزوده است که: «یقین داریم با تتبع بیشتر به روایات دیگری هم می‌توان دست یافت».^(۲۸)

برخی از این روایات که می‌توان برای اثبات وجوب مشورت بدانها استدلال نمود، به قرار زیر است:

۱- امام صادق (ع): «استشر العاقل من الرجال الورع فانه لا يأمر الا بخير و اياك والخلاف فان مخالفة الورع العاقل مفسدة في الدين والدنيا».^(۲۹)

۲- امیرالمؤمنین (ع): «شاو روا فالتنجح فی المشاورة»^(۳۰) مشاوره کنید که پیروزی در مشاوره است.

۳- امیرالمؤمنین (ع): «عليك بالمشاورة فانه نتيجة الحزم»^(۳۱) بر تو باد به مشورت کردن، چه اینکه مشورت نتیجه دوراندیشی است.

۴- امام صادق (ع): «ما يمنع احدكم اذا ورد عليه ما لا قبل له به ان يستشير رجلاً عاقلاً له دين و ورع ثم قال ابو عبد الله (ع) اما انه اذا فعل ذلك لم يخذ له الله بل يرفعه الله و رماه بخير الامور و اقربها الى الله».^(۳۲) چه چیزی مانع کسی از شما است که هرگاه امری برایش پیش آید که از آن اطلاعی ندارد، با مردی عاقل و متدین و پرهیزکار مشورت کند. سپس حضرت فرمود: آگاه باشید که هر زمان چنین کند، خداوند او را خوار نکرده؛ بلکه رفعت داده و وی را به بهترین امور و نزدیکترین آنها به خود (خداوند) خواهد رسانید.

۵- امیرالمؤمنین (ع): «والاستشارة عين الهداية و قد خاطر من استغنى برأيه».^(۳۳) مشورت کردن عین هدایت است و آن کس که به رأی خود قناعت کند، خویش را به خطر افکنده است.

۶- امیرالمؤمنین (ع): «فلا تكفوا عن مقالة بحق أو مشورة بعدل فاني لست في نفسي بفوق ان

اخطیء و لا آمن ذلك من فعلی الا ان یکفی الله من نفسی ما هو املك به منی».^(۳۴)

از گفتن سخن حق و یا مشورت عدالت آمیز خودداری مکنید؛ زیرا من خویشتن را برتر از آنکه اشتباه کنم، نمی دانم و از خطا در کارهایم ایمن نیستم، مگر اینکه خداوند مرا حفظ کند. با توجه به مجموع روایات فوق (که بعضی از آنها تأکید حکم عقل و بنای عقلا در عمل به مشورت می باشد) و ظهور فعل امر مانند «استشر» و «شاوروا» در وجوب، می توان وجوب مشورت را نتیجه گرفت. در این میان، تعبیر امیرالمؤمنین (ع) بسیار زیبا است که می فرماید مشورت کردن همان هدایت است و نه راهی به سوی آن.^(۳۵)

لازم به تذکر است که اگرچه سند بعضی از روایات مربوط به مشورت ضعیف است ولی در میان آنها روایاتی که دارای سند معتبر می باشند نیز وجود دارد.

علاوه بر این، کثرت روایات مزبور و نقل آنها در کتابهای معتبر روایی به حدی است که موجب اطمینان به صدور آنها از معصوم (ع) می گردد. به تعبیر فتی: اجمالاً قطع پیدا می کنیم که این روایات از معصوم (ع) صادر شده است. بنابراین استدلال به روایات مزبور از نظر سندی اشکالی ندارد، همچنان که از نظر دلالت نیز بی اشکال است.

در تکمیل ادله فوق به عنوان مؤید می توان به سیره رسول اکرم (ص) استناد نمود که پیوسته در تصمیم گیریها بر مبنای مشورت عمل می کردند، به گونه ای که سیره نویسان در احوال رسول خدا (ص) و روش مدیریت وی نوشته اند که آن حضرت با اصحاب خود بسیار مشورت می کرد: «و کان صلی الله علیه و سلم کثیر المشاورة لهم»^(۳۶)

حضرت رضا (ع) درباره نحوه تصمیم گیری رسول خدا (ص) فرموده است:

«ان رسول الله صلی الله علیه و آله کان یستشیر اصحابه ثم یعزم علی ما یرید».^(۳۷)

رسول خدا (ص) با اصحاب خود مشورت می کرد؛ سپس بر آنچه می خواست تصمیم می گرفت. از این روایت استفاده می شود که مشورت کردن جزء سیره پیامبر اکرم (ص) بوده و آن حضرت بر این سیره پایدار و ثابت قدم بوده است. تاریخ صدور اسلام، موارد متعددی از مشورت پیامبر اکرم (ص) با اصحاب خود را در تصمیم گیریها شاهد بوده است که به برخی از آنها اشاره می شود:

۱- رسول خدا (ص) در غزوه بدر درباره اصل جنگ، تعیین مکان نبرد و اسیران

جنگ با اصحاب خود مشورت کرد. (۳۸)

۲- در نبرد احد پیامبر (ص) شورایی تشکیل داد و در نحوهٔ مقابله با لشکر قریش مشورت نمود، آنگاه تصمیم‌گیری کرد. (۳۹)

۳- در جنگ احزاب (خندق) پیامبر (ص) برای مقابله با سپاه عظیم مشرکان کار را به مشورت گذاشت و بر آن اساس تصمیم گرفت. (۴۰)

۴- در پیکارهای بنی قریظه و بنی نضیر در برخورد با یهود مدینه، مشورت صورت گرفت. (۴۱)

۵- در ماجرای حدیبیه پس از آنکه مشرکان مانع ادامه حرکت کاروان زیارتی مسلمانان به سوی مکه شدند، رسول خدا (ص) با یاران خود به مشورت نشست. (۴۲)

۶- هنگام فتح مکه، زمانی که رسول خدا (ص) شنید ابوسفیان به اردوگاه می‌آید، مشورت کرد. (۴۳)

۷- در غزوه طائف، پس از محاصرهٔ دشمن دربارهٔ ماندن و ادامه محاصره، مشورت صورت گرفت. (۴۴)

۸- در غزوه تبوک نیز آن حضرت با اصحاب خود مشورت کرد. (۴۵)

۹- در ماجرای تهمت به عایشه نقل کرده‌اند که پیامبر (ص) با علی بن ابی طالب (ع) و اسامه بن زید مشورت کرد. (۴۶)

۱۰- همچنین رسول خدا (ص) درباره اعزام افراد برای ادارهٔ امور یک منطقه و فرمانداری و حکومتِ قسمتی از مناطق تحت ادارهٔ مسلمانان، مشورت می‌کرد. (۴۷)

رسول خدا (ص) چنان بر مشورت در مدیریت تأکید داشت که در این باره از آن حضرت روایت شده است که فرمود:

«اذا كان امراؤکم خيارکم و اغنياؤکم سمحائکم و امرکم شوری بینکم فظهر

الارض خیر لکم من بطنها و اذا كان امراؤکم شرارکم و اغنياؤکم بخلائکم و

لم یکن امرکم شوری بینکم فبطن الارض خیر لکم من ظهرها». (۴۸)

هنگامی که زمامداران شما نیکانتان و توانگران شما، سخاوتمندانان

باشند و کارهایتان به مشورت انجام شود، در این هنگام، روی زمین از زیر

زمین برای شما بهتر است (شایسته زندگی و بقا هستید)؛ ولی اگر زمامداران بدان و توانگران، افراد بخیل باشند و کارها به مشورت برگزار نشود، در این صورت زیر زمین از روی آن برای شما بهتر است. حسن ختام این قسمت از بحث را به کلامی از مرحوم علامه نائینی اختصاص می‌دهیم که در کتاب گرانقدر تنبیه الامه و تنزیه الملة در خصوص اهمیت و ضرورت مشورت در امور سیاسی چنین می‌نویسد:

«دالت آیه مبارکه و شاورهم فی الامر که عقل کل و نفس عصمت را بدان مخاطب و به مشورت با عقلای امت مکلف فرموده‌اند، بر این مطلب (مبتنی بودن اساس حکومت اسلامی بر مشارکت تمام ملت در نوعیات مملکت از راه مشاوره با عقلای امت) در کمال بدهت و ظهور است، چه بالضروره معلوم است مرجع ضمیر جمیع، نوع امت و قاطبه مهاجرین و انصار است نه اشخاص خاصه و تخصیص آن به خصوص عقلا و ارباب حل و عقد، از روی مناسبت حکمیه و قرینه مقامیه خواهد بود نه از باب صراحت لفظیه و دلالت کلمه مبارکه «فی الامر» که مفرد محلی و مفید عموم اطلاقی است بر اینکه متعلق مشورت مقرر در شریعت مطهره، کلیه امور سیاسیه است هم در غایت وضوح و خروج احکام الهیه عزّاسمه از این عموم، از باب تخصص است نه تخصیص و آیه مبارکه «وامرهم شوری بینهم» اگرچه فی نفسه بر زیاده از رجحان مشورت دلیل نباشد؛ لکن دلالتش بر آنکه وضع امور نوعیه بر آن است که به مشورت نوع برگزار شود، در کمال ظهور است. سیره مقدسه نبویه صلی الله علیه و آله در مشورت با اصحاب و «اشیروا علی اصحابی» فرمودن در حوادث راکتب سیر مشروحاً متضمن و موافقت آن حضرت با ارائه اکثر به جایی منتهی بود که حتی در غزوه احد با این که رأی مبارک شخص حضرتش با جماعتی از اصحاب، عدم خروج از مدینه مشرفه را ترجیح فرمود و بعد هم همه دانستند که صلاح و صواب همان بود، مع هذا چون اکثریت آرا بر خروج مستقر بود، از این رو با آنان موافقت و آن همه مصائب جلیله را تحمل فرمود.» (۴۹)

پی نوشتها:

۱. مقصود از دلیل عقلی، دلیلی است که بر اساس غیر مستقلات عقلیه استوار می باشد و یا دلیلی که یک مقدمه اش از عقل یا بنای عقلاء گرفته شده است.
 ۲. ر.ک: آیه الله مکارم شیرازی، انوار الفقاهة، کتاب البيع، ص ۵۳۰.
 ۳. آیه الله سید محمد شیرازی، الحكم فی الاسلام، صص ۴۷-۴۸؛ نیز ر.ک: علامه نائینی، تنبیه الامة و تنزیه الملة، ص ۱۱ و صدرالدين القبانجی، المذهب السياسی فی الاسلام، صص ۲۲۱-۲۲۲.
 ۴. ر.ک: آیه الله مکارم شیرازی، انوار الفقاهة، کتاب البيع، ص ۵۳۰.
 ۵. ترجمه از تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۱۴۰.
 ۶. ر.ک: سید محمد باقر الحکیم، الحكم الاسلامی بین النظرية والتطبيق، ص ۱۱۷.
- البته غیر از طریق اولویت که در اینجا بدان استدلال شده است، می توان از راههای دیگری نیز اثبات وجوب مشورت بر رهبران غیر معصوم و کارگزاران جامعه اسلامی استدلال نمود؛ مانند استدلال به اشتراک تکلیف مسلمین با رسول خدا(ص) مگر در اموری که با دلیل خارج شده باشد و نیز اسوه بودن رسول خدا(ص) برای مسلمین و لزوم پیروی مسلمانان از اعمال و رفتار آن حضرت. توضیح این راهها، در پاسخ به اشکالاتی که بر استدلال به آیه وارد شده است، خواهد آمد.
۷. جلال الدین سیوطی، تفسیر الدر المنثور، ج ۲، ص ۹۰؛ ابن هشام، السیرة النبویة، ج ۱، ص ۶۲۰؛ واقدی المغازی، ج ۱، ص ۵۳. البته بعضی از تاریخ دانان معاصر این حدیث را صحیح ندانسته اند؛ ر.ک: جعفر مرتضی العاملی، الصحیح من سیرة النبی الاعظم، ج ۳، ص ۱۷۹؛ ولی بعضی از مفسران آن را پذیرفته اند؛ ر.ک: تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۱۴۳.
 ۸. توبه، ۷۳.
 ۹. احزاب، ۱.
 ۱۰. همان، ۲.
 ۱۱. احزاب، ۳.

۱۲. همان، ۴۸.
۱۳. احزاب، ۲۱.
۱۴. جلال‌الدین سیوطی، تفسیر الدر المنثور، ج ۲، ص ۹۰.
۱۵. ر. ک: مرتضی شیرازی، شوری الفقهاء، ج ۱، ص ۶۹.
۱۶. مائده، ۵۵.
۱۷. غرر الحکم و درر الکلم، ج ۲، ص ۲۳۳.
۱۸. برگرفته از: رضا استادی، شوری در قرآن و حدیث، صص ۳۱-۳۶.
۱۹. مزمل، ۲۰.
۲۰. نساء، ۸۶.
۲۱. علامه محمد حسن آشتیانی، بحر الفوائد فی شرح الفوائد، الجزء الاول بحث حجیة خبر الواحد، ص ۱۵۵.
۲۲. ر. ک: مرتضی شیرازی، شوری الفقهاء، ج ۱، صص ۱۰۷-۱۱۱.
۲۳. محمد بن عمر واقدی، مغازی، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی، ج ۱، صص ۱۶۰-۱۶۳.
۲۴. همان، ص ۱۶۸.
۲۵. ر. ک: رضا استادی، شورا در قرآن و حدیث، ص ۴۹.
۲۶. محمد شید رضا، تفسیر المنار، ج ۲، ص ۴۱۴.
۲۷. ر. ک: آیه الله مکارم شیرازی، انوار الفقاهة، کتاب البیع، ج ۱، ص ۵۳۱.
۲۸. ر. ک: رضا استادی، شورا در قرآن و حدیث.
۲۹. شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۴۲۶ (مطابق با ج ۱۲، ص ۴۲، چاپ آل‌البیته).
۳۰. غرر الحکم و درر الکلم، ج ۳، ص ۲۶۴.
۳۱. همان، ج ۴، ص ۲۸۵.
۳۲. وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۴۲۶، (مطابق با ج ۱۲، ص ۴۲، چاپ آل‌البیته) و بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۰۲.
۳۳. نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۲۱۱.
۳۴. نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶.
۳۵. این ترجمه در نهج البلاغه فیض الاسلام آمده است؛ ولی بعضی از مترجمین نهج البلاغه کلمه عین را به معنای چشم دانسته‌اند، «مشورت کردن چشم هدایت است» مانند دکتر سید جعفر شهیدی و حجج الاسلام آقایان محمد رضا

آشتیانی و محمد جعفر امامی.

۳۶. جلال‌الدین المحلی و جلال‌الدین السيوطی، تفسیر الجلالین، ص ۸۲
۳۷. وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۴۲۸.
۳۸. سیره ابن هشام، ج ۳، صص ۲۵۳-۲۶۰.
۳۹. سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۷ و محمد بن عمر واقدی، مغازی، ج ۱، صص ۲۰۹-۲۱۱.
۴۰. مغازی، ج ۲، صص ۴۴۴-۴۴۵.
۴۱. جلال‌الدین سیوطی، الدر المنثور، ج ۲، ص ۹۰.
۴۲. مسند احمد حنبل، ج ۴، ص ۳۲۸.
۴۳. همان، ج ۳، ص ۲۵۷.
۴۴. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۲۶۷.
۴۵. السیره الحلبیه، ج ۳، ص ۱۴۲.
۴۶. سیره ابن هشام، ج ۳، صص ۳۴۴-۳۴۵.
۴۷. مسند احمد حنبل، ج ۱، ص ۷۶ و ۹۵، صص ۱۰۷-۱۰۸.
۴۸. تحف العقول، ص ۲۶. موارد دهگانه مشورت پیامبر اکرم (ص) از کتاب سیره نبوی، ج ۳، ص ۳۸۶ تألیف آقای مصطفی دلشاد تهرانی نقل شده است.
۴۹. تنبیه الامه و تنزیه المله، صص ۵۴-۵۳.